



ژشگاه علم از مطالعات فرسنگ
پربال جامع علوم انسانی

زبانِ پرنیانی

□ **محمدخانی: تاریخ بیهقی یکی از دلنشین‌ترین، تأثرانگیزترین و خردپذیرترین آثار مثنوی ادب فارسی است.** این اثر، کتابی تاریخی است درباره‌ی دوره‌ی پادشاهی مسعود غزنوی و مختصری در تاریخ خوارزم، تألیف ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی. **تاریخ بیهقی** هم از جنبه‌ی تاریخ‌نگاری و هم از جنبه‌ی ادبی بسیار درخور توجه است. از جنبه‌ی ادبی و سبک‌نگارش، گیرایی و دلپذیری نثر، و ویژگیهای صرفی و نحوی، نثر تاریخ بیهقی از بهترین نمونه‌های نثر فارسی و اوج بلاغت زبان فارسی شمرده می‌شود. بیهقی، تاریخ حماسی و پرفراز و نشیب را با قلمی زیبا و زبانی باشکوه و پرنیانی روایت کرده است. صبغه‌ی ادبی کتاب بیهقی و هنری که او در نویسندگی فارسی به کار گرفته این اثر را در میان تمام آثار تاریخی فارسی ممتاز و مشخص کرده و شگردی که در تلفیق تاریخ و ادب در این کتاب به کار آمده آن را در مقایسه با همه‌ی آثار محض ادبی بی‌همتا و منحصر

گذاشته است.

نشست امروز کتاب ماه ادبیات و فلسفه درباره‌ی **تاریخ بیهقی** است و اینکه امروزه شاعران و نویسندگان و مخاطبان جوان ما چگونه می‌توانند از این اثر و از جنبه‌های گوناگون آن بهره‌مند شوند. کارنامه‌ی بیهقی پژوهی چندان پربرگ و بار نیست. در بیست ساله‌ی اخیر متن کامل تاریخ بیهقی در چهار هزار شمارگان و **گزیده‌ی تاریخ بیهقی** نزدیک به صد و پنجاه هزار شمارگان چاپ و منتشر شده است و آثاری که درباره‌ی این اثر نوشته شده ده هزار شمارگان است. در ایران محققانی چون سعید نفیسی، علی‌اکبر فیاض، خلیل خطیب‌رهر، زهرا خانلری، محمد دبیر سیاقی، یدالله شکری، محمدجعفر یاحقی، مهدی سیدی، نرگس روان‌پور، رضامصطفوی سزواری این اثر را تصحیح یا با شرح و توضیح واژه‌ها و جملات به صورت گزیده به چاپ رسانده‌اند. یحیی الخشاب و صادق نشأت، **تاریخ بیهقی** را به عربی ترجمه و



از راست: احمد ابروچرب، محمدجعفر یاحقی، مهدی سپیدی، سیما جهان‌پناه و علی اصغر محمدخانی

پرونده‌های علمی و ادبیات فلسفه
پرتال جامع علوم انسانی

زمانه ما مهجور واقع شده است. پاره‌ای بررسی‌ها نشان می‌دهد که بعد از تألیف این کتاب مسائل و جریانهای سیاسی در غربت و انزوای آن بی‌تأثیر نبوده است. شاید یکی از مسائل شگفت در مورد تاریخ بیهقی این باشد که تا پانصد سال بعد، نسخه‌ای خطی از آن کتاب در دست نداریم. قدیم‌ترین نسخه خطی تاریخ بیهقی که روان شاد دکترب فیاض با حدس و گمان تاریخ آن را مشخص کرده، به قرن دهم هجری برمی‌گردد و پیش از آن ما هیچ نسخه‌ای از این کتاب در دست نداریم. به نظر می‌رسد طی این پانصد سال بعد از بیهقی یعنی تا سده دهم هجری نسخه‌های زیادی هم از این کتاب در دست نبوده، اما محققان علاقه‌مند به تاریخ و ادب یقیناً از نسخه‌های اندک آن استفاده می‌کردند. کما اینکه دلایل و قراین بسیار آشکاری برای استفاده کتب تاریخ و ادب از این اثر در دست است. به علاوه این کتاب تأثیرات جانبی دیگری هم بر جنبه‌هایی از فرهنگ ایران بر جای گذاشته است. بعد از قرن دهم و به‌ویژه

در قاهره چاپ کرده‌اند. آرنلدس نیز آن را به روسی ترجمه و منتشر کرده است. هم‌اکنون نیز کلیفورد ادموند باسورث مشغول ترجمه تاریخ بیهقی به زبان انگلیسی است که دانشگاه کلمبیا مسئولیت انتشار آن را به عهده دارد. دکتر محمدجعفر یاحقی و مهدی سپیدی از مشهد در نشست ما شرکت کرده‌اند و سینا جهان‌پناه از گیلان. دکتر ابومجوب نیز از دیگر مهمانان این نشست است. در آغاز، دکتر یاحقی ما را با سیر بیهقی پژوهی آشنا می‌کند و آنگاه از دوستان دیگر می‌خواهیم که نتیجه پژوهشهای خویش را ارائه نمایند. از حضور یکایک عزیزان در این نشست سپاسگزارم.

■ محمدجعفر یاحقی: تاریخ بیهقی اگر نگوئیم مهم‌ترین، دست‌کم یکی از سه - چهار اثر مهم زبان فارسی تلقی می‌شود، اما متأسفانه به دلایل مختلف چه در زمان خودش و چه در

از سده دوازدهم است که برخی نسخه‌های این کتاب پیدا شده است. متأسفانه این امر مشکلی اساسی در شناخت تاریخ بیهقی و امر بیهقی پژوهی ایجاد کرده، زیرا به سبب دوری زمان و فاصله زیادی که این نسخه‌ها با عصر مؤلف داشته، تغییراتی در آنها صورت گرفته که شناخت متن اصلی را بیش از پیش دشوار کرده است. همین دشواری در کار بیهقی پژوهی است که استادان بزرگی مثل دکتر فیاض از حل پاره‌ای از مشکلات آن عاجز مانده‌اند. بسیاری از بحث‌های موجود تاریخ بیهقی ابهامات و اشکالات و نواقص و نقایص دارد که به مدد این نسخه‌های متأخر، حل شدنی نیست. از دوره‌های خیلی جدیدتر، یعنی حدوداً از قرن سیزدهم و به تعبیر مرحوم دکتر فیاض از عصر بازگشت ادبی است که نسخه‌های فراوانی از تاریخ بیهقی در گوشه و کنار جهان پراکنده است. برای آنکه فضای ادبی آن روزگار ناگهان متوجه متون اولیه خراسان شد و شکوه عصر سامانی و غزنوی را در چشم‌انداز خود قرار داد.

چنانکه می‌دانیم تاریخ بیهقی موجود تنها یک ششم متن اصلی کتاب بیهقی است که پنج ششم آن در تصاریف زمان از بین رفته است و قسمت موجود تنها ایام سلطنت مسعود غزنوی، یعنی از سال ۴۲۱ تا ۴۳۲ هجری را شامل می‌شود.

قدیم‌ترین چاپ تاریخ بیهقی در سال ۱۸۶۲ در کلکته و به همت یک محقق انگلیسی به نام مورلی (Morley) صورت گرفته که بسیار مغنم است. بعد نوبت به چاپ سنگی ایران می‌رسد که به سال ۱۳۰۵ ه. ق با حواشی مفید ادیب پیشاوری در تهران منتشر شده است. سعید نفیسی در سال ۱۳۱۹ نیمه از تاریخ بیهقی را منتشر کرد که بعداً چاپ کامل آن با مقدمه و تعلیقات مفصل در سه جلد منتشر شد و جزو نخستین آثار در مسیر تحقیق درباره تاریخ بیهقی به شمار است.

دکتر علی اکبر فیاض با همکاری دکتر قاسم غنی به سال ۱۳۲۴ ه. ش چاپ تازه‌تر و بهتری از کتاب فراهم کرد که وزارت فرهنگ آن را انتشار داد. این چاپ دارای فهرس و تعلیقات سودمندی بود. پس از آن بهترین و منقح‌ترین چاپ تاریخ بیهقی در سال ۱۳۵۰ به تصحیح دکتر علی اکبر فیاض در دانشگاه مشهد انجام گرفت، که تاکنون پاکیزه‌ترین و کارآمدترین چاپ بوده و در تحقیقات بعدی و گزیده‌ها و چاپ‌های کامل دیگر مورد استفاده پژوهشگران بوده است. همین چاپ است که دوبار دیگر در مشهد (به سال ۱۳۵۶ و ۱۳۷۵) تجدید شده است و در تهران هم عیناً از روی آن افست کردند که از نظر قانونی هم اشکال داشت. ما از طریق دانشگاه اعتراض کردیم اما کسی متأسفانه پیگیری نکرد. حتی چاپ دکتر خطیب رهبر هم براساس همین چاپ دانشگاه مشهد انجام شده و متن آن حرف تازه‌ای نسبت به چاپ فیاض

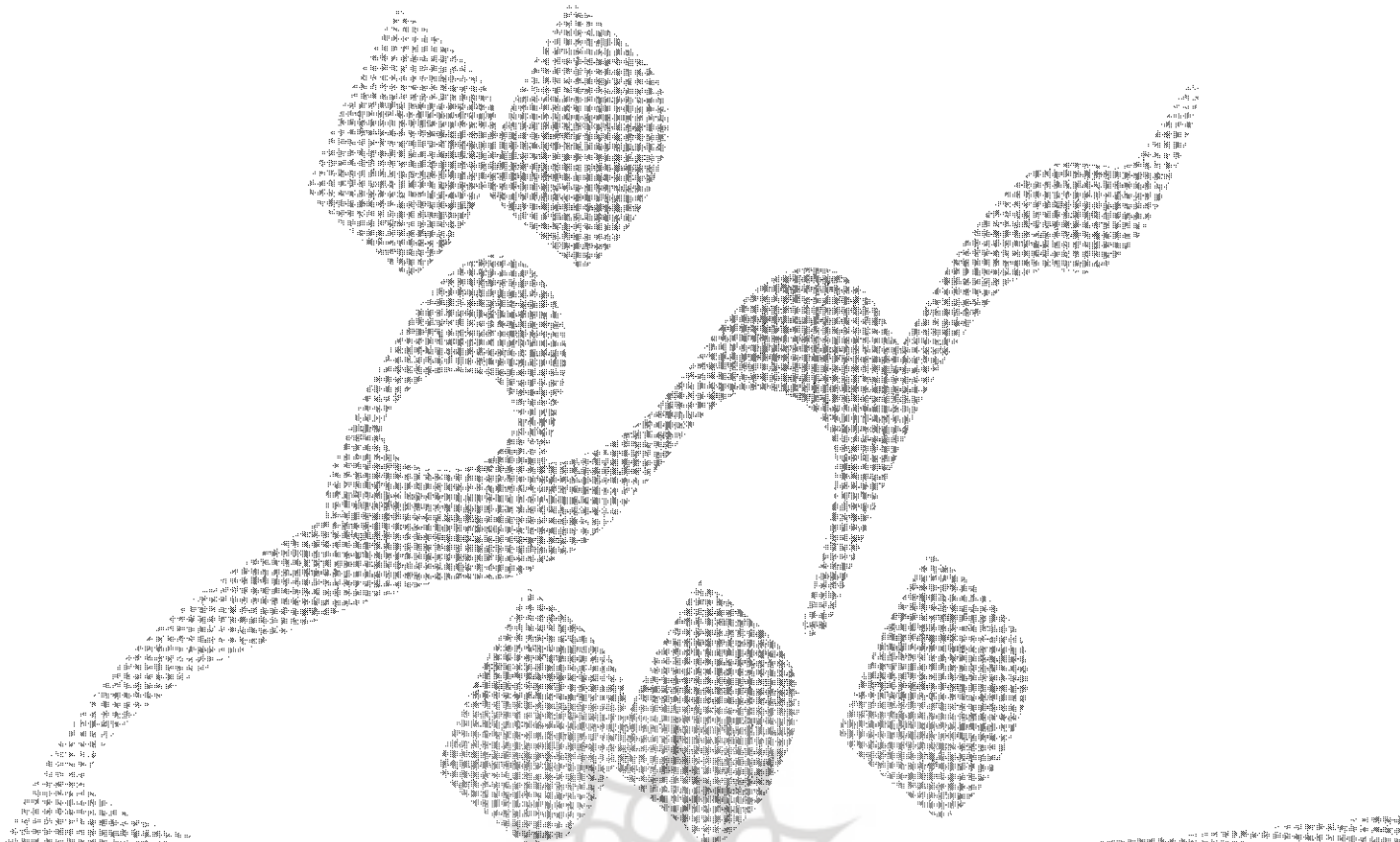
ندارد.

در حال حاضر چاپ چهارم دانشگاه فردوسی مشهد در مرحله نمونه‌خوانی مطبعی است که تا پایان سال ۱۳۸۲ منتشر خواهد شد.

به علت فوت ناگهانی استاد فیاض در سال ۱۳۴۹، این کتاب فاقد مقدمه مصحح و تعلیقات آن هم ناتمام است. در چاپ اول، مقاله «نسخه‌های خطی بیهقی» را که مرحوم فیاض در کنگره بیهقی قرائت کرده بود به جای مقدمه چاپ کرده‌اند. در چاپ دوم (۱۳۵۶) فهرست لغات و ترکیبات و در چاپ سوم (۱۳۷۵) مقدمه کوتاهی را که با کمک آقای سیدی برای دیبای خسروانی (کوتاه شده تاریخ بیهقی) نوشته بودیم بر آن افزودیم. از سرورار پیشنهاد کرده بودند که کنگره‌ای برای بیهقی برگزار شود. موضوع در اسمن متأخر خراسان به تصویب رسید. امیدواریم با همکاری سرورار و مشهد کنکره دیگری برگزار داشت بیهقی برگزار شود. می‌دانیم که در سال ۱۳۴۹ کنگره بزرگ جهانی بیهقی برگزار شد که در آن ۳۳ مقاله به زبان فارسی و ۴ مقاله به زبان انگلیسی ارائه گردید. البته مقالات بیشتری ارائه شده بود، منتها این ۳۷ مقاله در مجموعه‌ای به نام یادنامه بیهقی به چاپ رسید (۱۳۵۰) که بیهقی پژوهان ملاحظه کرده‌اند و همه آن را می‌شناسند. همین یادنامه را مجدداً در سال ۱۳۷۴ چاپ کردیم که چاپ دوم آن هم اکنون نایاب است.

روند بیهقی پژوهی تا دهه‌های اخیر تقریباً به این صورت بود تا اینکه وارد مرحله کتاب درسی و گزیده‌نویسی می‌شویم که گزیده‌ها البته بیشتر به حواجی درسی دانشگاه‌ها در سال‌های اخیر مربوط می‌شود و آقای محمدخانی به تعدد و شمارگان برخی از آنها در آغاز همین نشست اشاره کردند. مقالات و نوشته‌های زیادی هم طی نیم قرن اخیر در مورد بیهقی انتشار یافته که یکی از دوستان ما در مشهد، سیدجواد رسولی چند سال پیش طی مقاله‌ای در خراسان پژوهی که ما در مرکز خراسان‌شناسی چاپ کردیم، ۱۲۵ مورد مقاله و کتاب و هشت مورد پایان‌نامه تحصیلی را درباره بیهقی جمع‌آوری و معرفی کردند که بعد فهمیدیم کامل هم نیست.

بعد از آن چند کتاب دیگر هم به فارسی در مورد بیهقی به چاپ رسید. از آن جمله کار آقای حسینی کازرونی با عنوان پژوهشی در اعلام تاریخی و جغرافیای تاریخ بیهقی (۱۳۷۴) و کار آقای عبداللہیان به نام جنبه‌های ادبی در تاریخ بیهقی (۱۳۸۱) و بالاخره کار آقای سینا جهانانیده با عنوان متن در غیاب استعاره (۱۳۷۹)، که حتماً خودشان درباره آن توضیح خواهند داد. در اینجا لازم است از کار دیگری یاد کنیم که از سوی دیگری است و هرچند که تألیف آن به سال‌های ۱۳۵۹ و



پیش از آن بازمی‌گردد، اما گویا در آن سالها اجازه چاپ نیافته و این اواخر در سال ۱۳۸۰ توسط انتشارات «حرب نو» منتشر شده است. عنوان کار عبارت است از **ابوالفضل بیهمی و خامنه‌زنی** به قلم احسان طبری که از زاویه مهم دیگری یعنی زاویه رویدادهای اجتماعی به کتاب بیهمی نگریسته و انصافاً دقت‌های خوبی در این زمینه مهم کرده است.

در زبانهای روسی و انگلیسی و نیز در عربی هم کارهایی درباره بیهمی شده است.

یحیی الخشباب دانشمند مصری به اتفاق صادق نشأت کتابی در سال ۱۹۵۶ با مقدمه‌ای مفصل به عربی ترجمه کرده است با عنوان **تاریخ بیهمی**، ترجمه روسی آن هم با مقدمه و توضیحات و ضمائم در سال ۱۹۶۲ به قلم ا.ک. ارنندس (Arends) در مسکو چاپ شده است. بخشهایی از آن سالها پیش به انگلیسی ترجمه شده و اخیراً هم جایی خواندم که آقای باسورث متن کامل آن را به انگلیسی ترجمه می‌کند.

آقای باسورث در کتاب **غزویان** خود هم که به سال ۱۹۶۳ منتشر شده بحثی به این کتاب اختصاص داده که در ترجمه‌های انوشه می‌توان دید. ایشان مقالات و پژوهشهای دیگری هم در مورد بیهمی دارند، کما اینکه سخنرانی وی هم در مراسم اهدای جایزه موقوفات دکتر افشار- که در مهرماه ۱۳۸۰ به ایشان تعلق گرفت - نیز در مورد «معرفی متن بیهمی و مشکلات ترجمه آن» بوده است.

در سال ۱۹۵۱ اس. اچ برنی در ایندو ایرانیکا مقاله‌ای با عنوان «**ابوالفضل بیهمی**» منتشر کرده است. مرحوم مینوی هم مقاله‌ای درباره بیهمی نوشته که در مجموعه مقالاتی در انگلستان چاپ شده است. بعدها بارتولد مدخل «بیهمی» **دایرةالمعارف اسلام** را نوشت که موجود است و نیز مقالاتی به

المانی که در نشریات اروپایی به چاپ رسیده است. **کتابخوان** دکتر غلامحسین برسنی هم مدخل **ابوالفضل بیهمی** را در دانشنامه ایرانیکا با دقت و وسواس خاص خود نوشت که ترجمه فارسی آن در کتاب **فرهنگ و تاریخ وی** به چاپ رسیده است. از کتابهای مستقل که درباره بیهمی و تاریخش نوشته شده می‌توان به اثر خانم والدمن یعنی **Toward a theory of Historical Narrative** که خانم منصوره اتحادیه به نام **زمانه، زندگی و کارنامه بیهمی** به فارسی ترجمه کرده است، اشاره کرد.

اخیراً هم به کتاب دیگری برخوردم از خانم جولی اسکات میثمی بنام **Persian Historiography to the end of the twentieth century**

که در سال ۱۹۹۹ در ادینبورگ انگلستان چاپ شد و در یکی از مجامع علمی آن کشور هم به عنوان پژوهش برتر معرفی گردید. سی صفحه از این کتاب به شیوه تاریخ‌نگاری بیهمی و اثر سترگ او **تاریخ مسعودی** اختصاص دارد. و بالاخره یک مقاله دقیق دیگر در مورد **تاریخ بیهمی** از خانم سهیلا امیرسلیمانی با عنوان **Truths and Lies: Irony and Intrigue in the tarik - i - Bayhaqi**

که در مجله **Iranian Studies** در سال ۱۹۹۹ به چاپ رسیده است. با این همه به نظر من حق بیهمی در ایران و جز آن گزارده نشده است و کتاب به همان غربتی گرفتار است که در تاریخ بوده است، غیر از آن کنگره عظیم بزرگداشت بیهمی که از ۱۸ تا ۲۵ اردیبهشت ۱۳۴۹ در دانشگاه مشهد برگزار شد و حاصل آن **در یادنامه بیهمی** منتشر گردید، کار شایسته و آبرومند دیگری در مورد بیهمی نشده است. چند کتابی هم که هست، حق آن بزرگمرد نیست و بیش از این می‌طلبد که به این کتاب پرداخته شود. چرا پرداخته شود؟ جواب در واقع می‌تواند به فلسفه وجودی همین نشست بازگردد. یعنی نیاز مخاطبان عصر ما، مخاطبان عصر ما بی‌تردید به بیهمی نیاز دارند، برای اینکه در

بیهقی زمینه‌ها و انگیزه‌هایی هست که نسل شتابزده روزگار ما هم از آن بی‌نیاز نیست. جز اینکه بیهقی یکی از استوانه‌های ادب فارسی است، در نویسندگی امروز، در داستان‌نویسی امروز، در نمایشنامه‌نویسی امروز، در هنر امروز از کتاب بیهقی می‌توان استفاده کرد. شعر سپید فارسی بسیار متوجه تاریخ بیهقی است، کما اینکه شاملوبی تردید با **تاریخ بیهقی** دمخور بوده و از آن تأثیر پذیرفته است. چند سال پیش یکی از دوستان هنرمند ما آقای قطب‌الدین صادقی در مشهد بودند و مابه ایشان پیشنهاد کردیم که تاریخ بیهقی زمینه بسیار مناسبی برای کارهای نمایشی است و برای نمونه به داستان افشین و بودلف اشاره شد که بسیار مایهٔ دراماتیک دارد.

ایشان خوشبختانه این مطلب را گرفت و براساس داستان افشین و بودلف نمایشنامه‌ای پرداخت که شنیدم همین امشب در تئاتر شهر روی صحنه است. ایشان بسیار راضی بودند از اینکه توانستند نمایشنامه‌ای براساس تاریخ بیهقی با دریافت امروزین پردازند و اعتراف می‌کردند که باز هم از این مایه‌ها در تاریخ بیهقی به چشم می‌خورد. البته داستان حسنگ بارها به صورت نمایشنامه اجرا شده است و شاید بخشهای دیگری هم به صورت نمایشی درآمده که من اطلاع ندارم. من برحسب اتفاق یک قسمت از تاریخ بیهقی را نگاه کردم و دیدم شباهتش با شعر سپید بسیار است. این تکه را برای شما می‌خوانم تا برهانی باشد برمدعای من:

و بود هوا بس سرد/ و حال به جایگاه صعب رسید/ و چنین قحط به نیشابور یاد نداشتند/ و بسیار مردم برد/ لشگری و رعیت/ و چند چیز نادر دیدم در این روزگار/ که در هر یکی از آن/ عبرتی است/ تا خردمندان/ این دنیای فریبنده را نیکو بدانند/ و نیشابور این بار/ نه چنان بود که دیده بودم/ که همه خراب گشته و اندک مایه آبادانی مانده/ و منی نان به سه درم/ کدخدایان سقفهای خانه‌هاشان را شکافته/ و بفروخته/ و از گرسنگی بیشی با عیال و فرزند مرده/ و درمی به دانگی بازآمده.
قطعه‌ای دیگر:

و چه بود که این مهتر نیافت/ از دولت و نعمت/ از جاه و منزلت/ و خرد و روشن رایی و علم/ سی سال تمام محنت بکشید/ که یک روز دل خوش ندید/ و نوزده سال پیش او بودم/ عزیزتر از فرزندان وی/ و نواختها دیدم/ و مال و نام و جاه/ واجب داشتم بعضی را/ از محاسن و معالی وی/ که مرا مقرر گشت/ باز نمودن/ و آن را تقریر کردن/ از ده یکی نتوانستم نمود/ که روزگار این مهتر به پایان آمد/ و باقی تاریخ چون خواهد گذشت/ که نیز نام بونصر نوشته نیاید در این تألیف/ پس قلم را لختی بر وی بگریانم.

■ **احمد ابومحبوب:** به طور کلی **تاریخ بیهقی** را از چند دیدگاه می‌توان مورد بررسی قرار داد. یکی از دیدگاه تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نویسی که به طور عمده چهار ویژگی مهم در تاریخ‌نویسی بیهقی می‌توان مشاهده کرد که عبارت‌اند از: ایجاز، روشنی، ادبیت و شیوهٔ تاریخ در تاریخ، شیوه‌هایی که به طور سنتی در آثار کهن معمولاً به کار می‌رفت اما نه در تاریخ. بیهقی این شیوه را در تاریخ به کار برد. اما چون بحث

من بر سر زبان و تأثیرش در شعر سپید معاصر است، به این مورد نمی‌پردازم و از آن می‌گذرم. نخست به شیوهٔ نثر بیهقی می‌پردازم و سپس کیفیت تأثیرگذاری او را بررسی می‌کنم.

مرحوم زرین کوب دربارهٔ شیوهٔ نثر بیهقی در یک عبارت، بیهقی را وارث نثر سامانیان به شمار می‌آورد. مرحوم بهار نثر بیهقی را در جایی از کتاب **سبک‌شناسی** رها از قید ترجمه محسوب می‌کند و مرحوم صفات تأثرات بسیار زیاد از عربی را در نثر بیهقی به عنوان یک ویژگی مطرح کردند. در عین حال بحثی که مطرح می‌شود و من اصرار دارم دربارهٔ نثر بیهقی این مطلب را بیان کنم - زیرا که مقدمهٔ بحث بعدی است و چون می‌خواهم نتیجه‌گیری کنم، ناچارم این بحث را مطرح کنم - عمدتاً از تقلید یا تأثیرپذیری بیهقی از نثر عربی و زبان عربی و شیوهٔ جمله‌بندیهای او بسیار صحبت شده است. مرحوم بهار در عبارتی از کتاب **سبک‌شناسی** که مغایر با نقل قول قبلی است می‌گوید: «شکل جمله‌بندی به طرز خاصی که مخصوص عرب است و در زبان پهلوی بسیار نادر است و در نثر سامانی تقریباً هیچ نیست و بیهقی را با آن طرز جمله‌بندی رغبتی بسزاست. از جمله تقلیدهای تازی در جمله‌بندی، ذکر مفعول صریح قبل از فعل و فاعل و... بی‌شک مؤسسان این سبک جدیدان را از تازی اخذ کرده‌اند.»

اگر ما این سخن را بگوییم، به هر حال به این معناست که در همان زمان و تأیید از زمان بیهقی نثر عربی آنچنان به شیوهٔ مستقل قوام یافته بود که نثرنویسان فارسی ناچار از تقلید بودند. اگر بخواهیم تاریخچه‌ای بگوییم باید اشاره کنیم به اینکه تا این قرن نثر عربی مدیون ایرانیان است و به وسیلهٔ ایرانیان قوام گرفته است. ما حتی در **البیان و التبیین** جاحظ - در قرن دوم و سوم - داریم که می‌گوید: قد علمنا ان اخطب الناس الفرس: یعنی می‌دانیم که خطیب‌ترین و سخنورترین مردم ایرانیان هستند. و از طرفی می‌دانیم تا زمان حجاج بن یوسف ثقفی نثر دبیرانه و منشیانه یا مراسلات درباری همه به زبان فارسی بود. به عبارت دیگر تا آن زمان نثر فارسی قوام ویژهٔ خودش را گرفته بود که صالح بن عبدالرحمان در زمان حجاج بن یوسف تمام نوشته‌های درباری را از فارسی به عربی برمی‌گرداند. از آن به بعد باز هم نثرنویسان درباری ایرانیان هستند و از جمله ابوالعلاء سالم که از موالی ساکن در شام بود، شاگردش عبدالحمید کاتب که بسیار مشهور است و حتی در نثر عربی شیوه‌ای از نثر پدید آمد که به آن نثر تفصیلی یا مکتب حمیدی می‌گویند که مربوط به عبدالحمید کاتب می‌شود. اینها اصولاً از ایرانیان باسوادی بودند که در دستگاههای خلافت مقام کاتبی را داشتند. عبدالحمید اصلاً از جانب خلیفه و شاگردش ابن مقفع لقب کاتب را پیدا کرده بود. همچنین اگر ما این سیر را نگاه کنیم، مسیر برعکسی می‌بینیم، یعنی می‌بینیم این نثر فارسی است که در نثر عربی به شدت تأثیر گذاشته است. آن شیوه‌های جمله‌بندی‌ای که خاص نثر عربی محسوب می‌شود عمدتاً از زبان فارسی وارد می‌شود و نویسندگان فارسی و ایرانی هستند که در زبان عربی تأثیر می‌گذارند و اگر بگوییم به فارسی منتقل شده، به هر حال سابقهٔ این در زبان فارسی بوده است.

من فقط چند نمونه ترجمه‌های کلمه به کلمه‌ای از بعضی

قسمتهای نثر پهلوی می خوانم. مثلاً فرض کنید از یکی از آثار به نام **نامک فی پسیش نیه** یعنی آیین نامه نویسی که من فقط ترجمه کلمه به کلمه را می خوانم؛ «اکنون نوشته می شود، بسزا نوشته ای، نامه ای به یکایک خدایان...» این از زبان پهلوی است و آیا این گونه نثر شبیه نگارش بیهقی نیست. یا نمونه دیگر از **یادگار زریران**: «گوید که برو و بگو چه دیدی از دست من یل اسفندیار، که حیوانان چه دانند چه بود به روز فروردین اندر ازدهارزم گشتاسپی.» این عبارات کلمه به کلمه است و هیچ چیز پس و پیش نشده است. یا از **شاپورگان** که یکی از قدیم ترین متون مانوی است: «و گویند که ما یزدان فرستادگانیم باشد که آید به این پند ما.»

تکه ای از **تاریخ بیهقی** را می خوانم تا شباهتهای اینها را مشاهده کنید: «فصلی خوانم از دنیای فریبنده به یک دست شکر پاشنده و به دست دیگر زهر کشنده. گروهی را به محنت آزموده و گروهی را پیراهن نعمت پوشانیده تا خردمندان را



مقرر گردد که دل نهادن بر نعمت دنیا محال است.» نمونه های فراوانی از آثار کهن وجود دارد که این شباهت را اثبات می کند. من این را که نثر بیهقی تقلیدی از جمله بندیهای زبان عربی است نفی می کنم. هر چند واژه های عربی در آن زیاد است. مرحوم بهار در **سبک شناسی** می گویند واژه های عربی بیهقی حدود ده درصد بیشتر نیست، اما آماری که از شش جای مختلف به صورت نمونه آماری گرفتم از هفت تا بیست و هفت درصد را نشان داده است. یعنی اگر میانگین اینها را به حساب بیاوریم چیزی بین پانزده تا هیجده درصد خواهد شد. من نمی گویم هیجده درصد چون آماری که گرفتم فقط نمونه آماری بود برای تخمین این مسئله. شاید آمار مرحوم بهار مبنی بر کل **تاریخ بیهقی** باشد؛ من صحت این را نمی دانم و مرحوم بهار هم اشاره ای ندارند. اما وقتی آثار همزمان با بیهقی را نگاه

می کنیم، شباهتهایی بین نثر بیهقی و برخی از آثار همزمان بیهقی و حتی آثار بعد از او می بینیم. نحوه جملات و عباراتی که در آثار بعدی مثل **تذکره الاولیاء** آمده شباهت زیادی را به بیهقی نشان می دهد. مثلاً در ماجرای حلاج؛ شبلی می گوید: «زود باشد که سرچوب پاره سرخ کنی» این عبارات شبیه بیهقی است. یعنی تعابیر، تعبیرهای بیهقی وار است. امثال این تعابیر از بیهقی در آثار دیگر کم نیست. این تعابیر شاید تعبیرهای مشترک دوره بیهقی نباشند، اما شبیه این از لحاظ استفاده از واژگان عربی، از لحاظ تأثیر واژگان عربی و همچنین از لحاظ آهنگ نثر تقریباً در بعضی از آثار همزمان بیهقی دیده می شود، از جمله **کشف المحجوب**. **کشف المحجوب** هجویری متمایل به سجع و تصنع است، اما این را در بیهقی نمی بینید. آثار ناصر خسرو را با بیهقی مقایسه کنید؛ هر چند آثاری همزمان هستند، اما آثار ناصر خسرو به جز **سفرنامه** اغلب از لحاظ نثر، آثاری خشک و کهن گرا هستند. اتفاقاً در بیهقی ما این کهن گرایی را نمی بینیم آن گونه که مثلاً در **وجه دین**، **خوان اخوان** و **جامع الحکمتین** است. **سفرنامه ناصر خسرو** در برخی شیوه های جمله بندی تا حدی به بیهقی نزدیک است. یا فرض کنید **قابوسنامه** که کهن گرایی ویژه ای در آن دیده می شود. **تفسیر سوراآبادی** که ویژگی آن فارسی گرایی است. **تاج التراجم** از عمادالدین شاپور، این باز از لحاظ نثر کمی نزدیک به بیهقی است، اما باز هم بیهقی نیست. **سیاستنامه** نثر ساده تری است، اما به بیهقی نزدیک است. **روضه المنجمین**، **رسائل خواجه عبدالله** ترجمه **تاریخ برامکه** و... به هر حال یک سری ویژگیهایی هست که مختص آن دوران است و شامل نثر بیهقی هم می شود. بعضی از اینها مربوط به جمله بندی است. جمله بندیهای بیهقی ویژگی خاص خودش را دارد که مربوط به زبان بیهقی می شود. در مورد زبان بیهقی باید به این مسئله اشاره کنم؛ در مورد یک موضوع من شش فعل از شش قسمت **تاریخ بیهقی** انتخاب کردم که همه آنها در مورد مردن است: امروز ناچار سوی حق شتافتند، گذشته شد، در گذشته شد، فرمان یافت، بر مرکب چوبین نشست، کرانه شوید. همه اینها یک مضمون دارد، اما نکته در اینجاست که بیهقی یک مضمون را به چه شیوه هایی تبدیل کرده؛ به شکل ادبی، یعنی ادبیت **تاریخ نویسی**.

نتیجه ای که می گیرم این است که یکی از مهم ترین تکنیکهای بیهقی در ادبی کردن کلامش آوردن جملات کنایی است. به ویژه در بیهقی کنایه در تعبیرها و بیانها نقش عمده ای دارد. همه این شش فعل عبارت کنایی بودند، یعنی اگر می گفت مرد یا فوت کرد، عبارت به معنی خودش بود، اما وقتی می گوید بر مرکب چوبین نشست، یا کرانه شوید، این تعابیر کنایی هستند. نکته مهم در زیبایی عبارات بیهقی عبارات و افعال کنایی است. چند نمونه دیگر: «التون تاش این همه در گردن من کند»، «به جای آورده شود» در معنای انجام شدن. «این بوسهل از فساد فرو نخواهد ایستاد» می توانست بگوید دست بر نخواهد داشت. یا دست باز نخواهد داشت؛ این نمونه ها را در نثرهای همزمانش داریم اما می گوید فرو نخواهد ایستاد. یا «تا مرد قویدل شود».

«مرد زبان بر گشاد و جواهر پاشیدن گرفت و صدف بر گشادن» یعنی حرفهای زیبا زد. یا «تنی چند را از حاضران عظامیان، حسد و خشم ربود». به کار بردن ربودن. «سوری در خون او شد». یعنی عامل کشته شدن او شد. «مشغول دل شد»، «کمینها بر گشایید»، «بر کردم و پای افشارم»، «دندان افشار با این فاسقان»، «دست در دختری دوشیزه زد تا او را رسوا کند»؛ اینها همه تعابیر کنایی است و صدها نمونه دیگر.

می خواهیم این نتیجه را بگیریم که مهم ترین ویژگی جمله بندی بیهقی که عبارات و افعال او را تبدیل به شکل ادبی می کند و به آن فرم ادبی می دهد، آوردن عبارات و جملات کنایی است در کنار کلماتی که ابتکار خود بیهقی است، مثل جفت وار، به کار آمدگی، گرمگاه. ممکن است امروز بگوییم «نفس کر گرمگاه سینه می آید برون» اما گرمگاهی که بیهقی به کار می برد، به معنی ظهر است. این تعابیر و کلمات مرکب و حتی ترکیبات، ویژه خود بیهقی است، مثل به کار بردن «بانام» به معنای «مهم» «متواری جای» و...

اما درباره ترکیبات ویژه بیهقی؛ می دانیم که نثر تا قرن پنجم و ششم به دلیل فارسی گراتر بودن و به دلیل ویژگی خاص واژگان فارسی، آهنگ خاصی هم داشته است که از آن قرن به بعد دگرگونیهای دیگری پیدا می کند. مثلاً «تحریری سخت بزرگ». به کار بردن «سخت» برای امید و تحیر. این ترکیبات، ترکیبات ویژه ای هستند در کنار کاربرد برخی از حروف که این حروف هم در معنا و هم در آهنگ نثر بیهقی تأثیر می گذارند؛ از جمله الف مثل بزرگا و بارفتا و انواع واوها مثل «گفتند یک سوارگان کاهلی کنند که رنجه کشیده اند و نومیدانند». ما این نوع کاربرد را در شعر سپید معاصر هم می بینیم. یا مثلاً حرف «تا» در امثال این عبارت: «و من آغازیدم عربده کردن را و او را مالدن تا چرا حسد ادب نگاه نداشت» یا «راست که فتح برخواست آمد ناچوانمردان یارانم مرا فرو گذاشتند».

به طور کلی زبان بیهقی را، غیر از آهنگ نثر - که درباره اش بحث خواهیم کرد - کاربرد کنایی افعال و جملات، کلمات مرکب ابتکاری، ترکیبهای ویژه، جمله بندیهای بالغزش ارکان، و کاربرد حروف مؤثر در آهنگ و ریتم تشکیل می دهد. از این مرحله وارد وزن نثر بیهقی می شوم. نثر فارسی تا قرن ششم آهنگهای ویژه ای دارد، دلیلش هم واژگان فارسی است. اگر ما مقایسه ای بین واژگان فارسی و عربی بکنیم، می بینیم واژه های عربی کوتاه تر و تندتر، اما واژه های فارسی کهن طولانی تر یا هجای بلندتر و کشیده تر هستند که ترکیبی از این دسته واژگان فارسی با این نحوه هجاها می تواند آهنگ خاصی را بیافریند. در بیهقی دیده می شود که زیر و بم آهنگ کلام تابع زیر و بمهای حوادثی است که اتفاق می افتد. من سه متن را برای تحلیل انتخاب کرده ام و تفاوت اینها را از لحاظ آهنگ کلام مقایسه می کنیم و بعد مشابه اینها را در شعر سپید امروز می بینیم. ممکن است خیلیها با این کار موافق نباشند، اما می خواهیم این کیفیت را به کمیت قابل اندازه گیری تبدیل کنیم تا متوجه شویم نثر بیهقی چه مسیری را طی کرده است. ما این متون را تحلیل هجایی می کنیم، متن اول پانزده بخش است. متن دوم از لحاظ

مضمونی ضد متن اول است. متن دوم مراسم شادی است، اما متن اول مضمونش برعکس است.

«و بوسهل^۱ بخندید / و باتفاق شراب^۲ در دست داشت / بوستان^۳ ریخت / او سرباز^۴ بردند / و من در خلوت^۵ دیگر روز / او را ملامت کردم / گفت: ای بوالحسن تو مردی مرغ دلی / سر دشمنان^۶ چنین باید / و این حدیث^۸ فاش شد / و همگان او را ملامت^۹ کردند بدین حدیث / و لعنت^{۱۱} کردند / و آن روز^{۱۲} که حسنک را بردار کردند / استادم بونصر^{۱۳} روزه بنگشاد / و سخت غمناک^{۱۴} / و اندیشه مند بود / چنان که به هیچ وقت^{۱۵} / و چنان ندیده بودم / و می گفت^{۱۵} چه امید ماند؟! /

در تقطیع هجایی، علامت U را برای هجای کوتاه و علامت - را برای هجای بلند و علامت ~ را برای هجای کشیده به کار برده ام:

۵-----U / ~ ۴--U / ~ ۳--U / ~ ~ ۲--U ~ U ~ UU / ~ U^۱ ~ U ~ ~
UUU / ~ ~ ^ U ~ U / ~ ۷ U ~ UU / ~ U ~ ۶ U ~ ~ / ~ ~ U ~ ~ ~
UU ~ ۱۲ ~ ~ ~ ~ ۱۱ UUU ~ U / ~ ۱۰ ~ U / ~ U ~ U ~ ~ U ~ ۹ ~ ~ ~
/ ۱۵ ~ UU ~ U / ~ U ~ U ~ ۴ ~ UU ~ U / ~ ~ U ~ ~ ۱۳ U ~ ~ U / ~ ~

اگر خوب دقت کنیم در ده قسمت اولیه، عمدتاً هجاهای کوتاه به سمت آغاز جمله تمایل دارند و هجاهای کشیده بیشتر نزدیک به هم گرد آمده اند. از قسمت نهم به بعد، رفته رفته این نظم دگرگون می شود و هجاهای کوتاه به سمت میانه جمله متمایل می گردند؛ در پنج قسمت آخر، هجاهای عمده تمایلی دارند و پراکندگی بیشتری در هجاهای کوتاه و بلند دیده می شود. در واقع در ده قسمت اول، نقل ماجرا با نوعی بزرگ شمردن آن همراه است؛ یعنی بیهقی فصاحت و بدی این حادثه را سخت بزرگ می شمارد. از قسمت دهم به بعد، تمایل و نوسانی در هجاهای مشاهده می شود که گویی میان جمله ها با هجاهای کوتاه پی در پی می شکند و حاکی از نومیدی و اندوهی کمر شکن است. تغییر آهنگ جملات از جمله دهم به بعد، با کمی دقت به خوبی محسوس است. روی هم رفته می بینیم که وقار و سنگینی نثر بیهقی تا میزان بسیار زیادی مرهون گرایش او به هجاهای بلند و کشیده است؛ بهتر است بگوییم به واژه هایی که چنین طینتی دارند. بدون تردید، بیهقی نسبت به آهنگ نثر، گوش بسیار حساس و دقیق داشته است. اینک قسمت دوم را تقطیع می کنیم:

و روز آدینه نوزدهم شوال شهر غزنی را بیاراستند^۱ / آراستی بر آن جمله که آن سال دیدند^۲ که این سلطان از عراق بر راه بلخ اینجا آمد^۳ / و بر تخت ملک نشست^۴ / چندان خوازه زده بودند^۵ / و تکلفهای گوناگون کرده^۶ که از حد وصف بگذشت^۷ /

۱UUU~U~U~U / ~ ~ U~U~U~U~U~U / ~ ۲
۶U ~ ~ UU / ~ ۵UUU ~ ~ / ~ U ~ ۴U ~ ~ / ~ ~ ۳U ~ ~ ~ U ~ ~ ~
/ ~ ~ ۷U ~ ~ U / ~ ~

این قسمت مضمونش برعکس مضمون اول است. با وجود نزدیکی این آهنگ به آهنگ متن پیشین، باز نوعی سنگینی اما همراه با نشاط در نثر این متن احساس می شود که در متن گذشته نبود. به سادگی می توان آهنگ این دو متن را با

پادشاه (جایگاه سوم) نشان می‌دهد. نزدیکی تقریبی هجاهای کوتاه در جایگاههای دیگر این حکایت، آهنگی تندتر و سبک‌تر به آنها داده است که کاملاً از سه جایگاه مذکور متمایز هستند، گویی کلام برای رسیدن به نتیجه و مقصود اصلی سعدی شتاب دارد. من تردید ندارم اگر بیهقی می‌خواست همین عبار

«امیری سخت جبار فرمان راند بر کشتن بی‌گناهی. امیر را گفت آن مرده‌ای خداوند با خشمی که بر من می‌رانی خویشتن را آزار مخواه که این عقوبت مرا با نفسی فرابیرون خواهد رفت، لیکن بازجست آن جاوید بر تو بخواهد ماند». اصلاً به معنی متن کاری ندارم، آهنگ این عبارت کاملاً با عباراتی که در گلستان آمده متفاوت است. در این عبارات واژه‌هایی آمده که طول هجایش بیشتر است و آهنگ سنگین‌تری دارد، اما در گلستان برعکس است. یعنی مثلاً سعدی می‌گوید «بماند» و بیهقی می‌گوید «بخواهد ماند».

مقایسه آهنگ نثر تاریخ بیهقی با آهنگ نثر گلستان، به خوبی نشان می‌دهد که سعدی از هجاهای کوتاه استفاده بیشتری برده است و هجاهای کشیده‌ او معمولاً در پایان جمله آورده می‌شوند. اگرچه این گونه هجاها در سعدی، کاربردی کمتر از بیهقی دارد. اما کاربرد هجاهای بلند و حتی کشیده فراوان در نثر بیهقی، آهنگی سنگین‌تر و کشادتر ایجاد کرده که از تندی و سبکی نثر می‌کاهد و در عوض بر وقار و طمأنینه آن می‌افزاید. به‌ویژه که گلستان بیشتر آموزشی و تعلیمی و اندرزی و کمی هم شوخ است، حال آنکه نثر بیهقی، تاریخی و غیرآموزشی است و گویی جریان آرام رود تاریخ در بستر زندگی جاری است.

نشیب و فرازهای حوادث در تاریخ بیهقی، عاملی است که در نوسانهای هجاها و آهنگ نثر به خوبی احساس می‌شود. در هر حال نثر بیهقی هم از لحاظ تعبيرات و هم از لحاظ شیوه جمله‌بندی و هم از لحاظ آهنگ و وزن در شعر سپید معاصر تأثیر بسزایی گذاشته که من چند نمونه را بیان می‌کنم، از جمله: «این شغل تو درخواستی باشی بی فرمان و اشارت من و توفیری نموده» یا «رضای عالی بوسهل را دریافته بود و به درگاه بازآمده». شاملو در شعرش می‌گوید: «و حرمت ما را که به دینار و درم بر کشیده‌اند و فروخته» یا عبارت دیگر: «این کار خلق گونه شده بود» یا «امیرمحمد تا به پوشنگ نرفت آن مراد گونه حاصل نشد» با این تعبیر از شاملو: «خیال‌گونه در نیمه کوتاه که به تردید می‌گذرد»

بیهقی: «آن غلامان سرایی شمشیر و ناچخ و دیوس در نهادند و هارون را بیفکنند» یا «تیر و شل و شمشیر در احمد نهادند.»

شاملو: صنوبرها به نجوا چیزی گفتند
و گزمگان به هیاهو
شمشیر در پرندگان نهادند
بیهقی: ایشان سوارانند و ما پیاده
گفتم یک سوارگان
کاهلی کنند که رنجها
کشیده‌اند و نومیدانند، ما بندگانیم»

هم مقایسه کرد. گرایش بیهقی به هجاهای بلند و کشیده باز هم مثل قطعه قبلی کاملاً هویداست؛ مثلاً قسمت اول این متن، از لحاظ تعداد کلمات، تقریباً برابر با قسمت پنجم متن قبلی است. در قسمت پنجم آن قطعه - که کمی طولانی‌تر از قسمت اول این قطعه است - فقط دو هجای کوتاه وجود دارد که در میان هجاهای بلند به زودی از خاطر می‌رود و محو می‌شود؛ اما در قسمت اول این متن که کمی کوتاه‌تر هم هست، هشت هجای کوتاه در سرتاسر جمله با نوسانهایی خاص ردیف شده‌اند که بر تندی و سرعت و سبکی جمله می‌افزایند. به خوبی پیداست که سه هجای کوتاه کنار هم در میان جمله، آغاز و پایان جمله را چقدر می‌تواند به هم نزدیک کند و تندی و سبکی جمله را افزایش دهد. حالا برای مقایسه، متنی از گلستان را تحلیل می‌کنیم:

پادشاهی بکشتن بی‌گناهی فرمان داد^۱ / گفت: ای ملک^۲ /
بموجب خشمی که ترا بر منست^۳ / آزار خود مجوی^۴ / که این



عقوبت بر من به یک نفس بسرآید^۵ / و بزَه آن بر تو جاوید
بماند^۶ /

U.. / ~ U..^۳ UU..UU-U / U.^۲ ~ / ~ / ~...U..UU-U..U..U.
/.. U~...^۶UUU^۵ /..UU^۵..U..U....U..U / ~^۴U

چینش هجاهای کوتاه و بلند در جملات این حکایت، آهنگی سریع‌تر بدان داده است. هجاهای کوتاه به هم نزدیکی هستند، جز در سه جا: یکی در جایگاه «فرمان دادن» و دیگری در «عقوبت بر من» و سومی در «آن بر تو جاوید». هر سه این موقعیتها جایگاه فرمان و عقوبت هستند و نزدیکی و ردیف هجاهای بلند در این سه محل، سنگینی و شدت این فرمان (جایگاه اول) را چه برای بی‌گناه (جایگاه دوم) و چه برای

شاملو: «محتاط در مرزهای آفتاب

در هیئت زندگان مردگانند»

بیهقی: «بسا رازا که آشکار خواهد شد روز قیامت.»

یا «بدا قوما که ماییم که ایزد عزّ ذکره چنین قوم را بر ما مسلط کرده است.»

یا «در بزرگ غلطا که من بودم.»

یا «بزرگا غلطا که شما را افتاده است.»

یا «دریغا بزرگا مردا که این پسر من بود.»

شاملو: «دریغا شیر آهن کوه مردا که تو بودی

و کوه وار پیش از آنکه به خاک افتی

نستوه و استوار مرده بودی»

به یاد آن تعبیر بیهقی هم می‌افتم که «پیش از آنکه سنگ زند

مرد خود مرده بود که جلادش رسن به گلو افکنده و خبه کرده.»

یا در عبارت دیگری از شاملو:

«کلام از نگاه تو شکل می‌بندد

خوشا نظر بازیازا که تو آغاز می‌کنی»

به طور کلی می‌توان بیهقی را منبعی از تأثیرات برای شعر

سپید، ادبیات و نثر معاصر و گرایش به آهنگهای زیبای نثر

فارسی به شمار آورد.

بیهقی: «راست که فتح بر خواست آمد ناجوانمردان یارانم

مرا فرو گذاشتند.»

شاملو: «راست بدانگونه

که عامی مردی

شهیدی!»

□ **محمدخانی:** به ویژگیهای زبانی و ادبی تاریخ بیهقی

- اگرچه به طور کوتاه - اشاره شد، شایسته است که نگاهی به

جایگاه **تاریخ بیهقی** در تاریخ نویسی بکنیم. آقای مهدی سیدی

که در این باب پژوهش کرده اند نکاتی را مطرح می‌کنند.

■ **مهدی سیدی:** بیهقی در سالهای پایانی قرن چهارم

هجری (سال ۱۳۸۵) به دنیا آمد، قرنی که به نظرم گرانمایه‌ترین

برهه تاریخی در تاریخ ۱۴۰۰ ساله ایران پس از اسلام است. در

آن قرن، چند دودمان ایرانی با فرهنگ - البته هرچه می‌گویم

نسبی است و نه مطلق - چون سامانیان، آل بویه، آل زیار و

صفاریان سیستان بر این مملکت حاکم بودند. عصر خرد و

دوره رونق دانش و آرامش و امنیت بود. بیهقی از آخرین افراد

متعلق به این دوره بود.

وی در روستای حارث آباد در نزدیکی شهر سبزوار کنونی

به دنیا آمد. در آن زمان سبزوار چندان شهرتی نداشت، بلکه

مرکز ولایت بیهقی شهر خسروگرد بود که الان یادگاری از آن

شهر بانام میل خسروگرد باقی است؛ و این ولایت بیهقی ولایتی

دبیرخیز بود. دو بیهقی مشهور داریم، اول همین ابوالفضل و بعد

ابوالحسن علی بن زید بیهقی (مشهور به ابن فندق) که **تاریخ**

بیهقی را نوشته و از روستای مجاور حارث آباد به نام ششتمد

است که در آنجا مدفنی دارد. بیهقی پس از آن به نیشابور رفته

است و در سالهای ۴۰۰، سالهایی که فردوسی از زبان رستم

فرخزاد به نوعی وضع ایران را در آن سالها تصویر کرده است

- مبنی بر این که روزگار تباهی در پیش بوده است - در نیشابور

بود و احتمالاً در ۲۷ سالگی یعنی در سالهای ۱۲-۴۱۱ به دیوان

رسالت غزنویان پیوست. چنانکه خود گفته نوزده سال با

همراهی بونصرمشکان و ریاست او در دیوان رسالت کارکرد و

سرد و گرم بسیار چشید تا اینکه از حدود سال ۸-۴۴۷ و در زمان

سلطنت فرخزاد از اعقاب سلطان محمود غزنوی شروع به

تألیف تاریخش کرد. آخرالامر هم در سال ۴۷۰ در غزنه

درگذشت، بی آنکه محل دفن او پیدا باشد.

درباره اینکه بیهقی به چه دوره‌ای از تاریخ ایران پرداخته،

اجمالاً می‌توان گفت زمانی که تاریخ ایران از اوج روبه نشیب

داشت بیهقی در آن دوره می‌زیست و همان دوره راهم عمدتاً

روایت کرده است. اغلب گفته می‌شود که بیهقی تمام تاریخ

غزنویان را نوشته، اما ظاهراً چنین نیست و با تصریح خود او،

وی از سال ۴۰۹ که مصادف با اواخر سلطنت سلطان محمود

غزنوی بوده، تاریخ خود را شروع کرده است؛ زمانی که یک اثر

تاریخی ارزشمند دیگر ما تمام شده است، یعنی **تاریخ یمینی** که

حوادث را تا سال ۴۰۹ بیشتر نیاورده است. اصلاً بیهقی که در

سال ۴۱۲ به غزنویان پیوسته نمی‌توانسته چهل - پنجاه سال پیش

از آن راهم روایت کرده باشد. به هر روی به تصریح خودش

حوادث را از ۴۰۹ شروع کرده، ولی آنچه الان در دست ما باقی

مانده مربوط به حوادث بعد از مرگ سلطان محمود غزنوی

است، یعنی از ۴۲۱ تا پایان سلطنت فرزندش - مسعود - ۴۳۲،

یعنی ده سال از تاریخ عصر غزنویان را روایت کرده است. اما

بیهقی به مناسبتهای مختلف از دوره سامانیان هم بخشهای مهم

را ذکر می‌کند. یکی از ارزشهای تاریخی کار بیهقی در همین

است، چرا که ما درباره سامانیان و آن یک قرن باشکوه، تاریخ

مستقلی نداریم. کتابی داریم بانام **تاریخ بخارا** اما آن درباره شهر

بخاراست و به مناسبتی احوال سامانیان راهم بیان می‌کند و تا

۳۳۲ هم بیشتر نیست. درباره بقیه دوره سامانیان ما اثر مستقل و

برجسته تاریخی نداریم، در این میان بیهقی است که به

مناسبتهایی عمده‌ترین حوادث روزگار سامانیان و چگونگی

برافتادن ایشان و آمدن طایفه ترک قراخانی را برای ما شرح

می‌دهد؛ حتی به قول بارتولد از چگونگی آمدن قراخانیان و

هویت آنها هیچ کس به اندازه بیهقی صحبت نکرده، اما اغلب از

اطلاعات وی استفاده نشده است. این کتاب مدتی مهجور بوده

و ما شواهدی داریم که مطالبی که بیهقی نقل کرده چندان با

استقبال مردم همعصر او در غزنه روبه رو نشده یا بلافاصله

سعی کرده‌اند اثر او را از بین ببرند، کما اینکه خود او بارها

شکایت کرده که یادداشتهای مرا از بین بردند. به هر حال آنها تا

حدودی موفق شدند و تا چهارصد - پانصد سال بعد می‌بینیم که

آنچه را بیهقی به شرح باز کرده، تاریخهای عمومی بعدی مثل

جامع التواریخ رشیدالدین فضل الله و کتابهای **روضه الصفا** و

حبیب السیر چون به این دوره می‌رسند، کاملاً می‌گذرند و این

نکته خبر از آن می‌دهد که بیهقی در دسترسشان نبوده است.

حتی حکیم بزرگی چون سنایی که تنها پنجاه - شصت سال بعد

از بیهقی در غزنه می‌زیسته، واقعه مشهور بردار کردن حسنک

را، که فکر کنم هر ایرانی مدرسه رفته‌ای شنیده است، دگرگون

روایت کرده و در **حدیقه** آن وزیر بردار شده را میمندی معرفی

می‌کند. به هر حال پیداست که معاندان بیهقی تا حدودی توانستند این اخبار را از بین ببرند و توفیق هم یافتند. چنانکه کسی چون سنایی به عمد یا از روی کم‌اطلاعی آن‌گونه خلط مبحث کرده است.

به هر حال در دوره‌ای طولانی تاریخ بیهقی مورد استفاده قرار نگرفت. تاکنون هم گرچه کارها و چاپهای مختلفی از آن صورت گرفته، متأسفانه متن تاریخ بیهقی تقریباً مورد بی‌مهری تاریخ کلاسیک و رسمی ما در دانشگاهها قرار گرفته است، به طوری که اصلاً دانشجویان رشته ادبیات این تاریخ را می‌خوانند و رشته تاریخ فقط یک نگاه گذرا به آن می‌کنند. محققان هم به سبب اینکه تاریخ بیهقی فهرست مطالب درستی ندارد و موضوع بندی نشده است، کمتر می‌توانند به این کتاب رجوع کنند. من نمونه‌های برجسته‌ای سراغ دارم که بعضی از اساتید چون خواسته‌اند متنی را تصحیح کنند و توضیح و تعلیقات برای آن داشته باشند، چون به دوره غزنویان



رسیده‌اند به سبب آنکه دسترسی به مطالب بیهقی برایشان مشکل بوده به منابع دیگری رجوع کرده‌اند و مرتکب خطاهایی شده‌اند. با همه ارزشهایی که این اثر از نظر تاریخی دارد، از جمله آنکه راوی پایان عهد سامانی است و دوره غزنویان را هم با آن همه اهمیت توضیح داده، بلافاصله پس از تألیف مهجور و غریب مانده است. حتی در روزگار ما هم به رغم چاپهای مختلفی که صورت گرفته هنوز یک چاپ علمی و دارای فهرست راهنمایی که آن را قابل استفاده همگان کند، در دسترس نداریم.

□ محمدخانی: کتاب متن در غیاب استعاره یا بررسی ابعاد زیباشناسی تاریخ بیهقی کاری است از آقای سینا جهانیده که حدود یکی - دو سالی است منتشر شده، اما چون این کتاب به خوبی توزیع نشده، لذا از ایشان می‌خواهم که خودشان

درباره کتاب توضیح بدهند.

■ سینا جهانیده: کتاب متن در غیاب استعاره در واقع توصیف و تبیین ابعاد زیباشناسی تاریخ بیهقی است. در این کتاب سعی کرده‌ام تا خود را از جنبه نگاه فرامتنی و معناگرایانه - که سنتی است در دانشکده‌های ادبیات ایران - رها کنم و متن را منهای عنصر تاریخت متن و تنها با دانشها و اطلاعات خویش بنگرم؛ این است که ممکن است با تغییر دانشها و مفاهیم و چرخش نگاه زیباشناسانه، حرفهای من تمام و کمال نباشد. این کتاب از یک مدخل و سه بخش تشکیل شده است: در این سه بخش به امکان زبانی، ادبی و روایی داستانی پرداخته‌ام. در مدخل پس از بررسی نثر بیهقی و دوره‌ای که بیهقی قلم می‌زند، سعی کردم با توجه به متن تاریخ بیهقی و بی‌توجه به تبیینی که دیگران کرده‌اند، به نثر بیهقی توجه کنم. بر این اساس نامه‌ها و نوشته‌های مستند تاریخ بیهقی را جدا کردم و آنگاه نثر بیهقی را در کنار این اسناد گذاشتم و قضاوت را به خواننده واگذار کردم. با مقایسه این نثرها، آشکار می‌شود که سیاق کلمات و نظام نحوی و صرفی‌شان به هم وابسته است. این نشان می‌دهد که متن تاریخ بیهقی متن گسترش یافته آن دوره تاریخی و حتی آن نظام اداری است. بیهقی بسیار تحت تأثیر نثر بونصر است و خود بارها در کتابش اشاره کرده که من تا صبح بیاض می‌کردم و می‌نوشتم و در نهایت این نثر بیشترین تأثیر بر کلام او داشته است.

اما سؤال مهمی که هست این است که چرا در طول تاریخ، دیگر متنی چون تاریخ بیهقی به وجود نیامده و چرا این نثر به یک اتفاق در تاریخ زبان فارسی مانده است. یک دلیلش را که سیاسی گرفتند، اما دلیل دیگری که مطرح است، پیچیده شدن نظام حکومتی و بیرون آمدن آن از ساختار ساده با روابط ساده‌تر و رفتن به سمت دیوان‌سالاری و قاعده‌های پیچیده حکومتی و در نهایت دست یافتن به پیچیدگی زبانی است. اگر این بحث را با ارتباط‌شناسی یا کوپسن کامل کنیم، که هر ارتباطی یک فرستنده، یک پیام و گیرنده دارد و در آنجا رمزگان و زمینه‌ای هست، می‌بینیم که بیهقی تعریف درستی از نثر داشته است. او به همان تعریفی از نثر رسیده بود که به گفته سارتر حقیقت را از خود عبور می‌داد، نه اینکه حقیقت را در تظاهرات زبانی گم کند.

در دوره اول و دوم نثرنویسی، می‌بینیم که خود رسانه اصل نیست، بلکه ارتباط اصل است. به خود رسانه، خیلی دقت نمی‌کنند و اگر دقتی هست برای برجسته کردن پیام است. اما در دوره‌های بعد، خود رسانه اصل می‌شود، یعنی آن مسئله‌ای که در شعر هست، مطرح می‌شود. نثرنویسان مصنوع در واقع در حسرت شعر، نثر نوشتند؛ یعنی می‌خواستند شعر بگویند، نثر نوشتند. بعدها این بازی با خود رسانه به بازی با نثر منجر شد و رقابتی بین نویسندگان دربار در هرچه پیچیده کردن نثر، در می‌گیرد و کلمات بسیار پیچیده عربی، تعبیرات استعاری به جای پیام و محتوا می‌نشیند؛ نمونه بارزش تاریخ و صاف. عجیب است که نثر بیهقی به بوستان یعنی به نظم نزدیک‌تر است تا به تاریخ و صاف. در این کتاب اشاره شده است که چگونه بیهقی از زبان شعر گذشته تأثیر می‌پذیرد و زبان رودکی

و کسانی را به نظام نثر راه می‌دهد و از این زبان برای بیان اندیشه‌های خود کمک می‌گیرد.

بحث دیگری که مطرح کرده‌ام دیدگاه استقرایی و جزءنگرانه بیهقی است. در تاریخهای گذشته این نوع نگاه خیلی کم پیدا می‌شود و بسیاری از تاریخ‌گدشتگان تاریخ عمومی از آدم تا عصر موزخ را در برمی‌گیرد و بی‌تردید بسیاری از مسائل با کلی‌گویی از قلم می‌افتاد. بیهقی برعکس آنها نگاه جزءنگرانه دارد و این نگاه بسیاری از عناصر روایت را در تاریخش راه می‌دهد. چنانکه تاریخ بیهقی به رمانی تبدیل می‌شود که نهرمانانی دارد؛ مثلاً شخصیت مسعود در بستر تاریخی‌اش تبیین می‌شود و بیهقی هم راوی‌ای است که مداخله‌گر نیست و جایی هم که مداخله می‌کند حتماً عنصر اخلاقی و دینی مطرح است.

پس از این مقدمه به رویکرد زبانی پرداخته‌ام. در این رویکرد به ساختار زبانی و قاعده‌های دستوری کلام بیهقی توجه شده است که چگونه در زبان بیهقی نقش می‌پذیرند و به عناصر زیباشناسانه بدل می‌گردند. یکی از مسائل مهم دستوری که در نثر بیهقی مطرح است، جابه‌جایی ارکان جمله است. مرحوم بهار فرموده‌اند که این تغییر نحوی به دلیل تأثیرپذیری از نثر عربی است؛ اما بیهقی آنچنان فریفته این نثر نیست، اگر این گونه بود می‌بایست کلام بیهقی یکدست باشد، مثلاً نهاد یا مفعول یا متمم همیشه در اول بیاید. بیهقی براساس مقتضای حال، ساختمان جمله‌ها را تغییر می‌دهد. مثلاً در جمله: آهنگ آب گذاشتن کرد امیر؛ نهاد در آخر جمله قرار دارد و در جمله: این نامه را امیر بخواند؛ نهاد در وسط جمله است. فعل و متمم و دیگر ارکان جمله در تاریخ بیهقی همین وضعیت را دارد.

مسئله مطرح شده دیگر، نقش قید در تاریخ بیهقی است.

بیهقی توسط قید کلام خود را رنگ می‌زند و چون می‌خواهد تاریخ را زنده‌تر نشان دهد، از قید بسیار استفاده می‌کند. جالب اینجاست که بسیاری از تکیه کلامهای بیهقی قید است. نوع انتخاب و گزین کردن قید و جابجایی در نثر بیهقی بسیار پر اهمیت است. خصوصاً زمانی که می‌خواهد متن را تراژیک کند از قید به نحو دیگری استفاده می‌کند و اگر می‌خواهد متن را

دراماتیک کند باز به نحو دیگری از قید استفاده می‌کند.

پس از اینکه به دستور زبان و عناصر زبانی بیهقی با توجه به مسائل زیباشناسانه نثرش پرداختم به مسئله نحو زبان، ساختار جملات، عنصر قید و فعل و سایر امکاناتی که در زبان بیهقی به عنصر برجسته ساز و تأثیرگذار مبدل می‌شود و ادبیات متن تاریخی‌اش را افزایش می‌دهد، اشاره کرده‌ام.

بحث دیگری که در تاریخ بیهقی مطرح است و نشروپیمان مصنوعی آن را فراموش کرده‌اند، وفاداری بیهقی به رابطه گفتار و نوشتار و توجه به هدف ارتباطی زبان و تاریخ است. ما هر چه از دوره سامانی و اوایل غزنوی دور می‌شویم و اصلاً از نثر بیهقی دور می‌شویم، به همان اندازه از گفتار هم دور می‌شویم. بعدها در دوره مشروطه و مقداری از دوره بازگشت است که این برگشت اتفاق می‌افتد و نکته جالب در اینجاست که قدیمی‌ترین نسخه تاریخ بیهقی هم متعلق به دوره بازگشت است. علت مطرح شدن آن، این است که به این مسئله توجه کردند که شفاهت و ارتباط مهم‌ترین است. در آن زمان چون پیچیده‌نویسی و استعاره‌اندیشی مطرح بوده، سعی می‌کردند از تشبیه، مجاز و کنایه برای پیچیدگی متن استفاده کنند. نه در ارتباطی که باید داشته باشد. مسئله دیگر واقع‌بینی بیهقی در آفرینش معتدل واژگان عربی با زبان فارسی است که چون به هم از واژگان عربی استفاده می‌کند و هم از واژگان فارسی. جالب اینجاست که بیهقی بسیاری از قیدهای تنوین دار عربی را در متن خودش به فارسی بیان کرده است؛ یعنی برایش معادل ساخته است. اگر او فریفته زبان عربی بود، این معادل‌ها را نمی‌ساخت. پس بیهقی در فکر ارتباط و کلمات خوش تراش و زیباست؛ یعنی سعی می‌کند کلمات زیبا را انتخاب کند و بعد اندیشه‌های خودش را برجسته‌تر بیان کند.

اما در رویکرد دوم، به مسائل ادبی تاریخ بیهقی پرداختم که در آنجا به بحث مجاز، تشبیه، استعاره، کنایه و چگونگی حضور آنها هم اشاره شده است.

این کتاب ممکن است این سؤال را ایجاد کند که چرا گفته‌ای متن در غیاب استعاره، من نگفتم که استعاره در تاریخ بیهقی کم است. بسیاری از کنایات و استعارات در اثر او به چشم می‌خورد، اما رابطه کلام بیهقی فقط بایک شیء است

و او هیچ سعی ندارد گمانش را به چندین شیء گسترش دهد. منظور این است که دوری از استعاره باعث شده کلام بیهقی بیشتر به واقعیت پردازد تا به بیرون واقعیت. مورخینی که با سلاح استعاره به جان تاریخ افتادند روایت صادقانه‌ای از زمان گذشته به دست ندادند، بلکه روایتی چندپهلوی و پیچیده که خاص هنر است، عرضه کردند. استعاره اندیشان و تشبیه‌سازان وقتی تاریخ نوشتند، توصیف برایشان بهتر از روایت شد. بیهقی نمی‌خواهد واقعیت را به چندگونه درک کنیم. بلکه او به گونه‌ای حقیقت و واقعیت را به ما انتقال می‌دهد. در حالی که برای نویسندگان نثر مصنوع توصیف بهترین و مناسب‌ترین زمان برای دخالت دادن ذهنیت استعاری است. منظوم این بوده، نه اینکه بحث استعاره در تاریخ بیهقی نیست. بیهقی در بعضی جاها که می‌خواهد مسئله‌ای را پوشیده مطرح کند از استعاره استفاده می‌کند. جایی که می‌خواهد متن را برجسته کند از استعاره کمک می‌گیرد. این است که من تعبیر استعاره مستخدمه کروچه را درباره استعاره‌های بیهقی استفاده کرده‌ام. استعاره مستخدمه بیشتر در زبان ارتباطی مطرح است. بیهقی هم از استعارات مستخدمه استفاده می‌کند. برای برجسته کردن زبان خودش در همین بخش به ایجاز، اطناب در تاریخ بیهقی اشاره شده که او چگونه با در هم تنیدن ایجاز و اطناب، ساختار کلامش را با مختار معنایی اثرش هم‌ساز می‌کند، چندان که ایجاز و اطناب در زبان بیهقی رابطه نزدیکی با ساختار روایی این کتاب دارد. همچنین تأثیرپذیری بیهقی از زبان شعر عصر خود در زمان اولیه شکوفایی نثر تا تکامل آن نثر فارسی همیشه به دو شکل به نظم و شعر وابسته بوده است. یکی آوردن صبح و دیگری آراسن آن به مصرع، بیت و قطعه. بیهقی شاید از موفق‌ترین نثرنویسان اولیه است که از این دو مانع بزرگ می‌گذرد، به همین دلیل گروهی معتقدند که بیهقی نگرش علمی و دقیقی در مورد تاریخ داشته است. در گذشته تاریخ با اسطوره مطرح بود. در تاریخ طبری، تاریخ و اسطوره با هم می‌آید، با در تاریخ بیهقی که واقعیتها با اسطوره‌ها عجین هستند. اما بیهقی در جاهای مختلف کتابش گفته که این نوع حکایات از نوع تاریخ نیستند.

بحث دیگری که در این بخش به آن پرداختم، آشنایی زبانی

و رفتار زیاشناسانه بیهقی با زبان است که چگونه در ذهن خواننده بین دو معیار زبان فارسی یعنی زبان معیار قرن پنجم و زبان معیار فارسی معاصر برخوردی ایجاد می‌شود و همین مسئله ذهن خواننده را به ساختار زبان معطوف می‌کند. بیهقی در بسیاری از موارد تنها معلومات و آگاهیهای تاریخی را به ما نمی‌رساند، بلکه به طور آگاهانه رفتار شاعرانه‌ای با زبان دارد. آخرین مبحث، بحث تاریخ بیهقی به مثابه داستان است. من در بخش اول تقابلی ساخت روایی داستان و تاریخ را توضیح دادم. یعنی اول توضیح دادم که تاریخ بیهقی نه یک کتاب داستانی است و نه ملغمه‌ای از تاریخ و داستان است، بلکه او در بیان اندیشه‌هایش از عناصر داستانی استفاده می‌کند. در این فصل به عناصری چون زاویه دید، نوع روایت، فن روایت و ساخت روایی آن، صحنه‌پردازی، شخصیت‌پردازی، گفت‌وگو و لحن توجه کرده‌ام.

دکتر محمدخانی بیشتر بحث بر سر این است که ما امروزه چه بهره‌هایی می‌توانیم از تاریخ بیهقی ببریم. اتفاقاً آقای دکتر یاحقی اشاره کردند که دکتر قطب‌الدین صادقی نمایسی با بهره‌گیری از تاریخ بیهقی با عنوان آتشین و بودلف اجرا کرده‌اند. چگونه می‌توان از تاریخ بیهقی در حوزه‌های مختلف یعنی در شعر، داستان‌نویسی، نمایشنامه‌نویسی بهره برد.

■ یاحقی: گمان می‌کنم از مجموع صحبت‌های دوستان چشم‌انداز این کار تا حدودی روشن شده به هر حال هر زمانه‌ای خوانشی خودش را دارد و در هر زمان هم با دیدگاه و چشم‌انداز خاص خود آن می‌توان به آثار ادبی نگاه کرد. طبیعی است که یک درام نویس نوعی نگاه می‌کند، یک شاعر نوعی و یک داستان‌پرداز نوعی دیگر. اشاره کردند به کاری که در زمینه ادبیات دراماتیک صورت گرفته است. با دکتر صادقی صحبت می‌کردیم که زمینه‌های دیگری هم در تاریخ بیهقی هست که از این حیث قابل گسترش است. طبیعتاً یک درام‌نویس روزگار ما زاویه دید خودش را هم بر داستان باز می‌کند. کما اینکه ایشان هم چنین کاری کرده‌اند و تلفیقی کرده‌اند بین بلک و آفشین و بودلف، در حالی بین واقعیت و

روید. این کار مرزی ندارد و هر کسی با هر نگاهی می‌تواند همین برداشت خودش و همین زاویه دید خودش را در آن بجوید، البته با توجه به مایه‌ها و سرمایه‌هایی که هست. کمالینکه خود پیشینیان هم همین کار را کرده‌اند. به نظر من **شاهنامه** هم کاری مثل این است، یعنی زاویه دید خاصی است از مسائل روزگار خود فردوسی در آینه متون گذشته و آنچه که در اختیار داشته است. به این معنی که فردوسی با توجه به منابعی که در اختیار داشته شاهکار روزگار خودش را آفریده است. امروز هم هنرمند ما با ابزار و امکانات بیشتری می‌تواند همین کار را بکند. بنابراین یک بخش کار در برخورد با **تاریخ بیهقی** بخش دراماتیک است.

تأکید بسیاری در زمینه شعر شد. یقیناً در شعر معاصر می‌توان گسترشها و امکانات بیشتری از **تاریخ بیهقی** جست. کمالینکه چنین امری به صورت خودکار و ناخودآگاه صورت گرفته است و مشابهتهایی که اشاره کردند کم هم نیست و مدخلی بیشتر بر بحث نمی‌تواند باشد و جا دارد که این مشابهتها با دقت بیشتر مورد مطالعه قرار بگیرد. یقیناً شاعران ما می‌توانند حرف خودشان را بزنند و برداشت و دریافت خودشان را داشته باشند. داستان نویسان و رمان نویسان ما هم می‌توانند برداشت و دریافت خودشان را داشته باشند. حتماً لازم نیست که ما از این شخصیتها و حوادث به طور مستقیم بهره بگیریم، می‌توانیم از ساختار و شکل نگاه الهام بگیریم. به خصوص که در **بیهقی** مسائلی هست که به نظر می‌رسد در هر دوره‌ای می‌تواند تکرار شود. خصوصاً مسائلی که در جهت پیچیده شدن ارزشها، دیدگاهها، نگاهها و سیاستهای پشت پرده و ناشناخته‌ای است که بر قضایا سایه افکنده و صحنه‌ها را درهم پیچیده است، چنانکه گاهی انسان متوجه نمی‌شود که قضیه از کجا آغاز و به کجا منتهی می‌شود و خیلی باید به روابط دقت کند تا دریابد قضیه از کجا آب می‌خورد.

نویسنده روزگار ما می‌تواند از این گونه دریافتها و بافتها و ساختارهایی که **بیهقی** در پرداخت حوادث داستانی خودش به کار برده به صورتی امروزی استفاده کند.

من فکر می‌کنم دستگاه و اژه‌سازی **بیهقی** و گسترش زبان در **تاریخ بیهقی** هم می‌تواند برای زبان‌شناسان و فرهنگ‌نویسان ما و از آن عملی‌تر و کارگشایتر برای خود نویسندگان ما الگو و نمونه باشد. خود من در بسیاری جاها احساس می‌کنم که در نوشته‌هایم برخی تعابیر را از **بیهقی** گرفته‌ام و با آن نوعی که خود خواسته‌ام، آن را گسترش داده‌ام. یعنی گاهی مضمون خودم را در یک قالب **بیهقی** وار ارائه می‌کنم. این کار را هم نویسندگان ما می‌توانند بکنند و هم دستگاههای مسئول زبان ما، مثل فرهنگستان و به خصوص زبان‌شناسان در بحثهایی که درباره ساختمان و گسترش زبان و معناشناسی پیش می‌آید، خیلی راحت می‌توانند با استفاده از گستره‌هایی که در **تاریخ بیهقی** موجود است بسته به مورد، سودهای لازم را ببرند. به نظرم این میدان در **تاریخ بیهقی** کاملاً باز است.

□ **علی محمد حق شناس:** من می‌خواهم سؤالاتی را که در ذهنم جوانه زده مطرح کنم. سؤال اول من این است که آیا **بیهقی** با توجه به محدود کردن خودش به دوره‌ای که نزدیک به

خودش است، آیا واقعاً تاریخ نگار است یا حسب حال نویسنده؟ سؤال دوم من این است که گزارشهای **بیهقی** تا چه حد مبتنی بر واقعیت‌اند، آیا همه آنچه **بیهقی** گفته شرح اتفاقاتی است که دیده. آیا عنصر داستان و خیال هم در آن مؤثر بوده است یا نه؟ سؤال سوم هم که بیشتر رأی جویبی است، این است که اگر به جای **گلستان**، **تاریخ بیهقی** متن درسی می‌شد چه اتفاقی می‌افتاد؟ □ **هرمز میلانیان:** بحث درباره رابطه **بیهقی** با مخاطبان عصر ما، مثل نمایشنامه نویسی، رمان، شعر برای کسی مثل من که از نوجوانی به **بیهقی** علاقه دارم بسیار جالب بود. به نکته‌ای اشاره می‌کنم و آن این است که مثلاً در ترجمه آثار شکسپیر به فارسی، من و زنده یاد ارسلان پوریا همیشه معتقد بودیم که تا آنجا که ممکن است باید نثری **بیهقی** وار انتخاب کرد. کهنگی زبان زیبای شکسپیر را می‌شود **بیهقی** وار ارائه داد، البته هنوز چنین کاری نشده است. از نظر تاریخی معتقدم شرافت تاریخ نویسی در کار **بیهقی** بی نظیر است، درباره اینکه تا چه حد با واقعیت آن روز می‌خواند مانمی‌توانیم نظر بدهیم، ما با آثار تاریخی دیگر مقایسه می‌کنیم و از این نظر واقعاً **بیهقی** نمونه است. من هم قصد دارم در آینده گزینشی از **تاریخ بیهقی** به فرانسه به صورت دوزبانه آماده کنم.

□ **مهدی سیدی:** خوشبختانه آن دوره تاریخی را که **بیهقی** نقل می‌کند منابع دیگری هم هستند که به نقل همان وقایع پرداخته‌اند. مثل **تاریخ گردیزی**، **تاریخ یمینی** حتی بخشی از **تاریخ سیستان** و یا منابع دیگری مثل **کامل ابن اثیر**، که با سخت کوشی از جاهای متفرقه مطالب مربوط به آن دوره را جمع‌آوری و روایت کرده است. وقتی اینها را کنار هم می‌گذاریم و مقایسه می‌کنیم، می‌بینیم که **بیهقی** نسبت به نقل دقیق وقایع تاریخی، صادق است. یعنی کمتر جایی می‌شود لغزش تاریخی **بیهقی** را دید.

□ **علی محمد حق شناس:** سؤال بنده این بود که آیا به خاطر روشن بیان کردن تاریخ، از روی آگاهی، داستان و جز اینها را وارد کارش کرده یا نه؟

□ **مهدی سیدی:** چنین چیزی را نمی‌بینیم، یعنی آنچه که **بیهقی** نقل می‌کند، وقایع تاریخی است. حتی وقتی برمی‌گردد به روزگار گذشته و از یعقوب لیث می‌گوید، از برمکیان می‌گوید، باز وقایع تاریخی است که به مناسبت می‌آورد و جایی افسانه را دخیل نمی‌کند. در حالی که بعضی مورخان بعدی ما چنان گستاخ‌اند که مرز میان تاریخ و ادبیات را شکسته‌اند. مثلاً شبانکاره‌ای در **مجمع‌الانساب** یک جا روایتی تاریخی راجع به ایاز نقل کرده است. وقتی دقت می‌کنیم، می‌بینیم چند حکایت افسانه‌ای و واقعیت تاریخی را درهم آمیخته و هر بخشی را از یک منبع گرفته و کل مسائل را با هم ترکیب کرده تا چیز دیگری عرضه کند. اما **بیهقی** این کار را نمی‌کند، الا اینکه گاهی سخنان تاریخی دیگران را از قول خودش روایت می‌کند، مثلاً می‌گوید از خوارزم درویشی آمد و یک نوشته همراه او بود کوتاه که صاحب برید نوشته بود به پیام وی که خواهد داد اعتماد باید کرد. وی گزارش خود را شفاهاً خواهد گفت، چون ممکن است به دست جاسوسان بیفتد. پس از آن **بیهقی** از قول آن درویش به روایت قضایا می‌پردازد و ماجراهای خوارزم را نقل می‌کند.

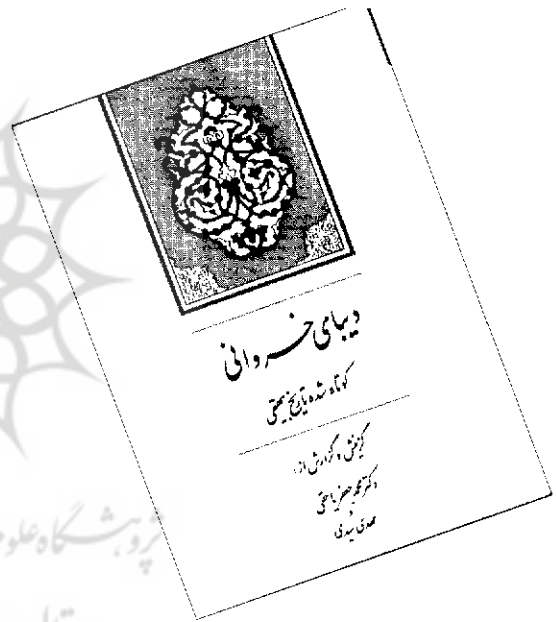
اینجا مطمئن هستیم که درویش نوشته نداشته و صاحب برید مکتوبی به وی نداده است. اما بیهقی ظاهراً از زبان او در عمل با زبان و ادبیات خودش به نقل وقایع پرداخته است. در بقیه جاها هم این کار را می‌کند و از قول دیگران در قالب زبانی خودش به بیان مسایل می‌پردازد.

امامن با همه دقتهایی که به کار برده‌ام، مخصوصاً در دوره سامانی و غزنوی، هیچ لغزشی در تاریخ بیهقی نیافته‌ام، در حالی که در گردیزی و منابع دیگر معاصر بیهقی لغزش می‌بینیم. دیگران هم این سنجشها را به کار برده‌اند، از جمله بارتولد در ترکستان نامه این دوره را به دقت مورد بررسی قرار داده و هرگاه لغزش تاریخی دیده اشاره کرده اما در بیهقی کمتر خطایی دیده است. در مورد سؤال دیگر هم باید عرض کنم که بیهقی در بعضی موارد مورخ است و در بعضی روایتها بیشتر شرح

عبدالغفار نامی هست که بیهقی به قولش بسیار استناد می‌کند. این شیوه‌ای است که امروز هم در تاریخ‌نگاری پذیرفته و پسندیده است. البته یک چیز هست و آن اینکه بیهقی در نقل روایات تاریخی کمی پرداخت ادبی به داستان می‌دهد و احتمالاً تأثیر آن را از یک واقعیت خشک تاریخی بیشتر می‌کند و شاید بعضی مورخان سختگیر به همین دلیل به بیهقی استناد نکرده‌اند، برای اینکه معتقد بوده‌اند او سعی کرده به تاریخ پرداخت ادبی بدهد و به اصطلاح خواننده خودش را در برابر حرفی که مطرح می‌کند، مجاب کند. مرحوم دکتر عبدالهادی حائری در این مورد می‌گفت که بیهقی ادیب است و مورخ نیست، زیرا مطلب را نه به شکل تاریخی محض، بلکه به گونه‌ای بیان می‌کند که خواننده دیگر نمی‌تواند از خودش ابراز سلیقه کند و آنچه را که می‌خواند درست می‌پذیرد. از نظر کلی بیهقی تقریباً بدون استناد هیچ حرفی را مطرح نکرده است.

در مورد بحث گلستان ما نمی‌توانیم بگوییم اگر این می‌شد و آن نمی‌شد چه می‌شد. هر آگری متعلقات و لوازمی دارد که کلاً مبتنی بر احتمال است. من فکر می‌کنم جامعه ما همیشه به سعدی بیشتر عنایت داشته، یعنی سعدی نگر بوده است. شاید حرفی که چند سال پیش در مورد داوری بین سعدی و فردوسی زده شد ناشی از این باشد که حتی در روزگار ما هم آدمی مثل سعدی بیشتر مورد توجه می‌تواند باشد تا آدم ساده‌ای مثل بیهقی و فردوسی. تصور من این است که بیهقی هم مثل فردوسی قربانی صداقت و یکرنگی‌اش شده است و عجیب اینکه سرنوشت بیهقی و فردوسی به هم گره خورده و شباهت تامی از جهت غربت و بی‌مهریهای روزگار پیدا کرده است. این شباهت حتی در مورد نسخه‌های خطی بازمانده از کتاب آنها هم به چشم می‌خورد. از هر دو، نسخه‌های فراوان در دست است، اما متعلق به روزگارانی بسیار دور از زمان خودشان. تاریخ و فرهنگ ما نیاز به انعطاف و انطباق داشته است، نه یکرنگی عدم انطباق. فردوسی ابداً انعطاف نداشته و تا حدودی بیهقی هم، البته بیهقی نسبت به فردوسی در برابر فشارها نرمش بیشتری از خودش نشان داده است. یعنی ناگزیر بوده و شرایط تاریخی او چنین ایجاب می‌کرده است. در عین حال در او یک صراحت و استوارکاری خاصی هست که حکومتها نمی‌توانسته‌اند با آن کنار بیایند و در نتیجه به نظر می‌رسد در دوره‌هایی مورد بی‌عنایتی قرار گرفته است.

اما اینکه چرا در دانشگاهها به بیهقی توجه کافی نشده است، مقداری می‌تواند به نحوه نگرش استادان و مدرسان دانشگاهها مربوط باشد که خودشان بیهقی را چنانکه شایسته شأن او بوده در نیافته‌اند. به علاوه این متن همیشه بین گروههای تاریخ و ادبیات بلا تکلیف بوده است. از مسئله پریشانی نسخه‌های خطی و دشواریهای خاص آن هم غافل نباید بود. متن تصحیح شده دکتر فیاض هم فاقد تعلیقات روشنگر است. اگر تعلیقات فیاض پیدامی‌شده به یقین سیمای بیهقی از اینکه هست روشن‌تر می‌بود. بیهقی باتوجه به اعلام و اماکن ناشناخته و دور از حوزه اطلاع امروزیان، به یک شرح جامع و مستوفی نیاز دارد. گزیده‌ها و شرحهایی که هست، به هیچ وجه برای زدودن غبار گمنامی و کم‌نامی از سیمای این مورخ ادیب یگانه کفایت نمی‌کند.



حال نویس است.

□ محمدخانی: متأسفانه در گروههای ادبیات فارسی دانشگاهها به بیهقی کم توجه شده است. علت این کم توجهی چیست؟

■ محمدجعفر باحقی: من نکته‌ای در تأیید صحبتهای آقای سیدی بگویم. بیهقی در روزگار خودش یک متدولوژی دقیق تاریخ‌نگاری داشته است، مثلاً هیچ چیز را بی‌مأخذ ذکر نمی‌کند. اگر جایی هست که مشکوک است، اعلام می‌کند که من مطمئن نیستم. یا از قول کسی که نقل می‌کند می‌کوشد که فردی ثقة باشد، یعنی کسانی که قولشان را مطالعه کرده و وقتی مطمئن شده که درست است، بعد نقل کرده است. هرگز در پی آن نیست که برای به کرسی نشاندن حرف و ایده خودش به داستانی متوسل شود که بنیاد تاریخی و واقع‌بینانه نداشته باشد. آنچه نقل می‌کند، یا خودش دیده یا از منابع مستند و مورد وثوقی ذکر کرده حالا اگر در شناخت منابع لغزشی داشته، که آن هم باید بسیار به ندرت باشد، مسئله دیگری است. وقتی مطلبی را نقل می‌کند اگر با واسطه بوده اشاره می‌کند که من نگفتم و فلان کس از قول فلانی نقل کرده است. در تاریخ بیهقی